مورخ ماه می ۱۹۲۱در ارض اقدس خطاب به مستر دان زیدگز ساکن هلند: درباره وجود الوهیت و عدم توانایی ادراک ذات او

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



## مورخ ماه می ۱۹۲۱در ارض اقدس خطاب به مستر دان زیدگز ساکن هلند:درباره وجود الوهیت و عدم توانایی ادراک ذات او[[1]](#footnote-1)

#### (خطابات جلد سوم، ص. ۸-۱۱)

هواللّٰه

ای حقيقت جو، شخص محترم نامهای که به تاريخ چهارم اپريل ١٩٢١ بود رسيد و بکمال محبّت قرائت گرديد.

امّا وجود الوهيّت بدلائل عقليّه ثابت است، ولی حقيقت الوهيّت ممتنع الادراک است. زيرا چون به نظر دقيق نظر فرمائی، هيچ مرتبه دانيّه ادراک مرتبهٔ عاليه ننمايد. مثلاً عالم جماد که مرتبه دانيّه است، ممتنع است که عالم نبات را ادراک تواند، به کلّی اين ادراک ممتنع و محال است. و همچنين عالم نبات، هر چند ترقّی نمايد از عالم حيوان خبر ندارد، بلکه ادراک مستحيل است، چه که رتبهٔ حيوان فوق رتبه نبات است؛ اين شجر تصوّر سمع و بصر نتواند. و عالم حيوان هر چه ترقّی نمايد، تصوّر حقيقت عقل که کاشف اشياست و مدرک حقايق غير مرئيّه تصوّر نتواند، زيرا مرتبهٔ انسان بالنسبه به حيوان مرتبهٔ عاليه است. و حال آنکه اين کائنات تماماً در حيّز حدوثند، ولی تفاوت مراتب مانع از ادراک است. هيچ مرتبه ادنی ادراک مرتبه اعلی نتواند، بلکه مستحيل است، ولی هر مرتبهٔ اعلی ادراک مرتبه ادنی کند. مثلاً حيوان ادراک مرتبه نبات و جماد کند، انسان ادراک مرتبهٔ حيوان و نبات و جماد نمايد، ولی جماد مستحيل است که ادراک عوالم انسانی کند. اين حقايق در حيّز حدوث است، با وجود اين هيچ مرتبهٔ ادنی مرتبهٔ اعلی را ادراک نتواند و مستحيل است. پس چگونه ميشود که حقيقت حادثه، يعنی انسان ادراک حقيقت الوهيّت کند که حقيقت قديمه است؟ تفاوت مراتب بين انسان و حقيقت الوهيّت، صد هزار مرتبه اعظم از تفاوت بين نبات و حيوان است. و آنچه انسان تصوّر کند، صورموهومه انسان است و محاط است، محيط نيست. يعنی انسان بر آن صور موهومه محيط است و حال آنکه حقيقت الوهيّت محاط نگردد، بلکه به جميع کائنات محيط است و کائنات محاط. و حقيقت الوهيّتی که انسان تصوّر می نمايد، آن وجود ذهنی دارد نه وجود حقيقی. امّا انسان هم وجود ذهنی دارد و هم وجود حقيقی. پس انسان اعظم از آن حقيقت موهومه است که به تصوّر آيد. طير ترابی نهايتش اينست؛ مقداری از اين بعد نامتناهی را پرواز تواند، ولی وصول به اوج آفتاب مستحيل است.

و لکن بايد ادلّهٔ عقليّه يا الهاميّه بوجود الوهيّت اقامه نمود، يعنی بقدر ادراک انسانی. اين واضح است که جميع کائنات مرتبط به يکديگر است، ارتباط تامّ مثل اعضاء هيکل انسانی. چگونه اعضا و اجزاء هيکل انسانی بيکديگر مرتبط است؛ همين قسم اجزاء اين کون نامتناهی، جميع به يکديگر مرتبط است. مثلاً پا و قدم مرتبط به سمع و بصر است. بايد چشم ببيند تا پا قدم بر دارد، بايد سمع بشنود تا بصر دقّت نمايد. هر جزئی که از اجزاء انسانی ناقص باشد، در سائر اجزاء فتور و قصور حاصل گردد. دماغ مرتبط به قلب و معده است و شش مرتبط به جميع اعضاست و همچنين سائر اعضاء. و هر يک از اين اعضا وظيفه ای دارد. آن قوّه عاقله خواه قديم گوئيم، خواه حادث، مدير و مدبّر جميع اعضاء انسانست، تا هر يک از اعضاء به نهايت انتظام وظيفهٔ خود مجری نمايد. امّا اگر در آن قوّهٔ عقليّه خللی باشد جميع اعضا از اجرای وظائف اصلی خود باز مانند و در هيکل انسان و تصرّفات اعضاء خلل عارض شود و نتيجه نبخشد. و همچنين در اين کون نامتناهی ملاحظه نمائيد لابدّ قوّه کلّيّه ای موجود است که محيط است و مدير و مدبّر جميع اجزاء اين کون نامتناهی است و اگر اين مدير و مدبّر نبود، عالم کون مختل بود و نظير مجنون ميبود. مادام ملاحظه می نمائيد که اين کون نامتناهی در نهايت انتظام است و هر يک از اجزاء در نهايت اتقان وظائف خود را مجری می دارند و ابداً خللی نيست، واضح و مشهود ميگردد که يک قوّهٔ کلّيّه موجود که مدبّر و مدير اين کون نامتناهيست. هر عاقلی اين را ادراک می نمايد.

و ديگر آنکه هر چند جميع کائنات نشو و نما می نمايد، ولی در تحت مؤثّرات خارجه اند. مثلاً آفتاب حرارت می بخشد، باران ميپروراند، نسيم حيات می بخشد تا انسان نشو و نما نمايد. پس معلوم شد که هيکل انسانی در تحت مؤثّرات خارجی است. بدون آن مؤثّرات، نشو و نما ننمايد. آن مؤثّرات خارجه نيز در تحت مؤثّرات ديگری است. مثلاً نشو و نمای وجود انسانی منوط بوجود آب است و آب منوط به وجود باران و باران منوط بوجود ابر و ابر منوط بوجود آفتاب، تا برّ و بحر تبخّر نمايد و از تبخّر، ابر حاصل شود. اينها هر يک هم مؤثّرند و هم متأثّر. پس لابدّ منتهی به مؤثّری می شود که از کائن ديگر متأثّر نيست و تسلسل منقطع ميگردد. ولی حقيقت آن کائن مجهول، و لکن آثارش واضح و مشهود.

و از اين گذشته، جميع کائنات موجوده محدود و نفس محدوديت اين کائنات، دليل بر حقيقت نا محدود چه که وجود محدود دالّ بر وجود نا محدود است.

باری از اين قبيل ادله بسيار که دلالت بر آن حقيقت کلّيّه دارد و آن حقيقت کلّيّه چون حقيقت قديمه است، منزّه و مقدّس از شئون و احوال حادثات است، چه که هر حقيقتی که معرض شئون و حادثات باشد، آن قديم نيست، حادث است. پس بدان اين الوهيّتی که ساير طوائف و ملل تصوّر می نمايند، در تحت تصوّر است، نه فوق تصوّر و حال آنکه حقيقت الوهيّت، فوق تصوّر است. امّا مظاهر مقدّسهٔ الهيّه مظهر جلوهٔ کمالات و آثار آن حقيقت مقدّسه اند و اين فيض ابدی و جلوهٔ لاهوتی، حيات ابدی عالم انسانی است. مثلاً شمس حقيقت در افقی است، عالی که هيچکس وصول نتواند. جميع عقول و افکار قاصر است و او مقدّس و منزّه از ادراک کلّ. و لکن مظاهر مقدّسه الهيّه به منزله مرايای صافيهٔ نورانيّه اند که استفاضه از شمس حقيقت ميکنند و افاضه بر ساير خلق می نمايند و شمس بکمال و جلالش، در اين آئينهٔ نورانی ظاهر و باهر. اين است اگر آفتاب موجود در آئينه بگويد من شمسم، صادق است و اگر بگويد نيستم، صادق است. اگر شمس با تمام جلال و جمال و کمالش در اين آئينهٔ صافيه ظاهر و باهر باشد، تنزّل از عالم بالا و سموّ مقام خود ننموده و در اين آئينه حلول ننموده، بلکه لم يزل هميشه در علوّ تنزيه و تقديس خود بوده و خواهد بود. و جميع کائنات ارضيّه بايد مستفيض از آفتاب باشد، زيرا وجودش منوط و مشروط به حوادث و ضيآء آفتاب و اگر از آفتاب محروم ماند، محو و نابود گردد. اين معيّت الهيّه است که در کتب مقدّسه مذکور است انسان بايد با خدا باشد. پس معلوم شد که حقيقت الوهيّت ظهورش به کمالات است و آفتاب و کمالاتش در آئينهٔ شیء مرئی و وجود مصرّح، از فيوضات الهيّه.

اميدوارم نظر بينا يابی و گوش شنوا و پرده ها از پيش چشم بر خيزد. عکسی که خواسته بودی در ضمن مکتوب است و عليک التّحيّة و الثّناء.
می ١٩٢١عبدالبهاء عبّاس



1. هولاند جناب مستر ا. ا.دان زيدگز عليه التّحيّة و الثّنآء [↑](#footnote-ref-1)